

نشریه راهیان نور (هویزه)

نشریه راهیان نور (هویزه)

سلام وقتی تو سالهای گذشته دوستانم اردوی راهیان نور می رفتند من فقط نگاهشون میکردم! دوست داشتم برم اما نمیدونم چرا ثبت نام نمیکردم! اما الان عشق به شهدا نمود زندگیمو گرفته.

شهدا را یاد کنیم با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد (ص)

دل شکسته ام آرزو دارم پیام شلمچه نا شهیدان رو درک کنم

گمنامی با نام مادر شهدا - حضرت زهرا سلام الله علیها - گره خورده است - شهدای گمنام منتقم از ستره ی با برکت بی بی دوعالم هستند - زائران می آیند و به زیارت شهدای گمنام می روند - هر کس با هر لباس و با هر پست و مقامی می آید به حال آن ها غیظه میخورد و آرزو میکند ؟ که ای کاش جای آنان بودم

خیلی خسته ام شهدا ، داخونم ، پریدم دیگه ، کمکم کنید...

این شعر را خوب حفظ کنید

کجایی ای شهبان خدایی
بلاجویان دشت کربلایی
کجایی ای سبک بالان عاشق
پرنده تر ز مرغیان هوايي
همه رفتند و تنها مانده ام من
ز همراهان خود جا مانده ام من
مهلا مهلا بین الزهرا مهلا مهلا



در دوران جنگ تحمیلی، نظام ما برخی از بهترین جوانان خود را تقدیم اسلام کرد و لسن سرفرازی، در این راه حماسههایی جاودان آفرید. یکی از این حماسه‌ها، شهادت جوانان رشید در هویزه در ۱۶ دی ۵۹ بود که رهبری آنان را شهید علم‌الهدی بر عهده داشت.

محسن رضایی (فرمانده سپاه در دوران جنگ)، خاطره ای در همین باره دارد:

پس از شهادت برادران در هویزه، برای رساندن اخبار، به خدمت امام رفتم تا گزارش جنگ را بدهم. همین گزارش از آبادان، هویزه و طرب گنیم؛ البته در این ماجراها تعدادی از برادران شهید شده اند. ما در جریان هویزه برادران بسیار خوبی را از دست دادیم، از جمله برادر حسین علم‌الهدی که من قبل از انقلاب با ایشان آشنایی داشتم. او فرد صادقی و با تقوایی بود و زحمت بسیاری برای اسلام کشید. بی‌خوابی بسیار داشت و از نظر فقهی و فلسفی هم اطلاعات وسیعی داشت. در حقیقت او سرمایه‌ای بود برای خوزستان و سویی برای گسترش مکتب اسلام در خوزستان.

وقتی این سخنان را گفتم، امام شروع کردند به اشک ریختن و من از اینکه باعث آثار ایشان شده بودم، ناراحت شدم. در همان لحظه، امام با تاراجی دستپاچان را بلند کردند و دغا کردند: «خدا یاد این شهدای ما را قبول کن». به قدری در آن لحظه من تحت تأثیر این حالت امام قرار گرفتم که خاطره آن برای همیشه در ذهنم ماند.

بختبرین خاطره ام از راهیان نور

راهیان نور چهارم شدن در مسیر شهدایی است که رفتند تا ما بهایم ، پس ما می رویم تا یادیم برای چه هستیم

سالها بود اسم راهیان نور رو شنیده بودم و دوست داشتم به مناطق عملیاتی بروم ، بالاخره توفیق حاصل شد و من نتوانستم قدم در این مسیر بگذارم.

خیلی وقتها از خیلی جوانها شنیده بودم که وقتی به این سفر امدن به شدت متقلب شدند و مسیر زندگی شان عوض شد. منم با این هدف رفتم به اردوی راهیان نور که بسیم و جستجو کنم که اون جوانها چه چیزی توی این خاک وحل یافته بودن که فلشان چنان گریخته بود که جودشان را محول شده بود.

دو روز بود که به منطقه ای عملیاتی رسیده بودم و من جز خاک و سخی و گرما چیزی حس نکردم مطمئن بودم که این سختی ها اون چیزی نیست که جوانان را متقلب میکند.

روز سوم داخل انجوس نشسته بود هوا به شدت گرم بود پتخوره را باز کردم هوای گرم به شدت به صورتیم میخوبید

و پرده ی ماشین صورتیم را ترازش میکرد زمستانهای خشک با سرعت از جلوی چشمایم می گذشت قلمی سنگین شده بود خدایا واقعا توی این خاک و این تانکهای رنگ زده تو گدازه و کنار جاده چه چیزی نهفتند؟

گاهی وقت ها با خودم فکر می کردم که یای خدای من دشمن تا کجا به خاک ما نظار کرده بود و زرمند خانی ما چطورى نولستن آنها را از این خاک بیرون کنند. چند نفر از جوانها پیر شدند؟ چند دست و پا و سر قطع شد؟ در وجود آنها چی بود که می توانستند انقدر ترس، با جسارت و با قدرت قدم در این مسیر بگذارند؟ خانواده ها تو در قلب آنها چه چیزی قرارداده بودی؟ چه چیزی باعث می شد که آنها لایق این نور ایمان باشند. گرمای محبت شما و جسارت در وجودشان جاری نبود ودر وجود من نباشد؟

آنها چه کردند و چه داشتند که من ندانم؟

از اتوبوس پیاده شده همتی این احساس را در وجودم و در ذهنم تکرار میکردم جس حی به ای رو داشتم که بهش یک آبیات دادن و اون با لذت دارد این آبیات را میخورد و سمی می کند ذره ذره مزه ای که این آبیات دارد را با همه وجودش حس کند.

DOWNLOAD

دریافت ساینز اصلی :